

معنویت و هنر قدسی در هنر ایرانی

چکیده

مقاله‌ی حاضر ضمن بررسی هنر اسلامی از منظری خاص به هنر ایرانی - اسلامی نیز که سرآمد دیگر هنرهاست، اشاره‌هایی کرده است. هنر اسلامی در اینجا نه از منظر عام بلکه از جنبه‌ی قدسی و روحانی آن بررسی شده و چرایی آنکه ادعا می‌شود هنر اسلامی از نظر قدسی دارای روحی یکسان به هنر همه‌ی ممالک اسلامی است، هر چه بیشتر و بهتر معرفی می‌شود.

واژگان کلیدی: هنر اسلامی، هنر ایرانی، معنویت، روحانی.

مقدمه

هنر ایرانی - اسلامی از چنان گستردگی برخوردار است که هم‌چنان در کرسی‌های هنرهای اسلامی دانشگاه‌های سراسر دنیا مورد بحث و بررسی است و هر ساله بسیاری از ناشران کتاب‌هایی در زمینه‌ی هنر ایرانی و هنر ایرانی - اسلامی منتشر می‌کنند که خود بیانگر میزان اهمیت این هنر است. چرا که هنر ایرانی از ابتدا یعنی قبل از ورود اسلام دارای ویژگی‌های منحصر به فردی بود که با ورود اسلام به تکامل و تجلی بیشتر رسید و نظر همگان را از گوشه و کنار جهان هستی برانگیخت. آنچه سبب تمایز هنر ایرانی - اسلامی از هنر سایر ملل مسلمان شده است انتزاع و تجرید، استفاده از رنگ‌های ناب و درخشان

متناسب با سرزمین ایران زمین، پرهیز از واقع‌گرایی و مواردی است که در این مجال نمی‌گنجد، همین بس که رنگ‌های آبی فیروزه‌ای و رنگ اکر (یادآور رنگ خاک) دو رنگی می‌باشند که در بسیاری از آثار ایرانی اعم از صنایع دستی، معماری، نقاشی به کار گرفته شده و نماد زمین و آسمان‌اند. هنرمندان مسلمان ایرانی، هرگز بدون وضو دست به خلق آثار نمی‌زدند، آنها با صدق دل و نیت پاک به آفرینش هنری می‌پرداختند و همین سبب ماندگاری و دلنشینی آثار ایشان است.

هنر اسلامی در طی سال‌ها توسط هنرمندان، کارشناسان اهل فن و پژوهشگران در سراسر جهان مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته، لیکن گستردگی و وجوه بسیار این هنر ذره‌ای از توجه دوستداران و کارشناسان آن نکاسته است.

اگر با دیدهی بصیرت به تجلیات متنوع هنر اسلامی در گستره‌ی وسیع زمان و مکان نظر افکنیم این پرسش مطرح می‌شود که سرمنشأ اصول وحدت‌بخش این هنر را کجا باید جست؟ سرچشمه‌ی این هنر کجاست و ماهیت این اصل وحدت‌آفرین که تأثیر خیره‌کننده‌ی آن را به دشواری می‌توان انکار کرد، چیست؟ اینکه در صحن وسیع مسجد دهلی باشیم یا در مسجد قاروین در فاس، با تفاوت‌های محلی مواد و مصالح و شیوه‌های ساختاری و نظایر آن، هم‌چنان خود را در فضای

هنری روحانی مشابهی می‌یابیم. خلق این جهان هنری با نبوغ خاص، ویژگی‌های متمایز و تجانس صوری که در بطن اختلاف‌های فرهنگی، جغرافیایی یا زمانی نهفته است، حتماً علتی دارد، چون معلولی با چنین ابعاد عظیم را به هیچ وجه نمی‌توان صرفاً پیامد اتفاق یا تجمع تصادفی عوامل تاریخی دانست.^۱

اکنون به خوبی روشن است که چگونه موسیقیدان‌های دربار خلفای عباسی، از موسیقی دوره‌ی ساسانی اقتباس می‌کردند. اما پاسخ مسائل مرتبط با پیوندهای فرهنگی در طول قرون و اعصار، با وجود جذابیتی که از دیدگاه تاریخ هنر دارد، سرمنشأ هنر اسلامی را بر ما مکشوف نمی‌کند. زیرا هنر اسلامی، هم‌تای هنرمند قدسی دیگر، صرفاً در مواد و مصادیقی که به کار گرفته شده خلاصه نمی‌شود بلکه به این امر می‌پردازد که مواد و مصالح مورد نظر چگونه توسط یک جامعه‌ی دینی خاص شکل پذیرفته و مورد استفاده قرار گرفته است. هیچ کس یک کلیسای بیزانسی در یونان را با معبدی یونانی یکسان نمی‌گیرد، حتی اگر تمام سنگ‌های مورد استفاده در ساخت بنای کلیسای مزبور از آن آورده شده باشد. این سنگ‌ها اینک اجزایی از یک عمارتند که به جهانی مذهبی بس متفاوت با جهان مذهبی یونانیان باستان تعلق دارد. به همین ترتیب می‌توان گفت که مسجد بنی‌امیه در دمشق، صرفنظر از سرچشمه‌های تاریخی ساختمان آن، سرشار از حضور و بازتاب یک فضای معنوی اسلامی است.^۲



به عبارتی غلبه‌ی وحدت دینی در هنر اسلامی تا آنجا پیش آمده که تباین هنر دینی و هنر غیردینی را برداشته است و تباینی که بین هنر مقدس و غیرمقدس در مسیحیت به وضوح مشاهده می‌شود، در اینجا از بین رفته است. اگر چه مساجد به جهاتی شکل و صورت معماری خاصی پیدا کرده‌اند ولی بسیاری از اصول معماری و نیز تزیینات آنها درست مطابق قواعد و اصولی بوده که در مورد ابنیه‌ی غیردینی هم رعایت شده است. از این رو روحانیت هنر اسلامی نه در تزیین قرآن یا معماری مساجد بلکه در تمام شئون حیات هنری مسلمانان تسری پیدا کرده و هر یک بنا بر قرب و بعد به حق صورت روحانی‌تر یا مادی‌تر یافته‌اند.^۳

بنابراین، منشأ هنر اسلامی و سرشت نیروها و اصولی که موجد این هنر بوده است، را باید به جهان‌بینی اسلام و وحی اسلامی مرتبط ساخت که یکی از جلوه‌های بی‌واسطه، هنر قدسی اسلام و با واسطه‌اش هنر اسلامی در کلیت خویش است. افزون بر آن، ارتباط ارگانیک میان هنر و پرستش اسلامی، میان تفکر و تعمق درباره‌ی خداوند به صورتی که در قرآن توصیه شده، و سرشت تفکرآمیز این هنر، بین «ذکرالله» که هدف غایی تمام اعمال و شعائر مذهبی در اسلام است، و نقشی که هنرهای تجسمی و شنیداری در زندگی هر مسلمان به طور خاص و امت اسلامی به طور عام ایفا می‌کند، مؤید رابطه‌ی علی میان وحی و هنر اسلامی است. اگر این هنر به نزدیک‌ترین وجه ممکن با صورت و معنای دین اسلام پیوند نداشت، هرگز نمی‌توانست از عهده‌ی انجام این وظیفه‌ی معنوی برآید.^۴

مطالب فوق بیانگر این حقیقت است که تعالیم و عقاید اسلامی با اثرگذاری بر کل شئون و صور هنری رایج در تمدن اسلامی، صورتی وحدانی به این هنر داده است، حتی هنرهای باطل نیز نتوانسته‌اند خود را از این حقیقت متجلی برکنار دارند، بنابراین همه‌ی آثار هنری در تمدن اسلامی به نحوی مهر اسلام خورده‌اند.^۵

به همین دلیل است که خاورشناسان فرانسوی ژرژ مارسه که از هنرشناسان و پژوهشگران هنر اسلامی است، در مقدمه‌ی کتابی در مورد هنر اسلامی اظهار می‌کند: فرض کنیم شما در هنگام فراغت مجموعه‌هایی مختلف از عکس‌های هنرهای بسیار گوناگون را که در اختیار دارید، بدون نظم و ترتیب خاص تماشا می‌کنید، در میان این عکس‌ها تندیس‌های یونانی و نقاشی‌های مقابر مصری و تجیرهای منقوش ژاپنی و نیم برجسته‌های هنری دیده می‌شود. ضمن بررسی و تماشا به تناوب به آثاری چون تصویر یک قطعه‌ی گچ‌بری متعلق به مسجد قرطبه و سپس صفحه‌ای از یک قرآن تزیین شده‌ی مصری و آن‌گاه به یک ظرف مسین قلم‌زده کار ایران برخورد می‌کنید، در این هنگام هر چند ناآشنا به عالم هنر باشید با این همه بلافاصله میان این سه اثر «وجه مشترکی» می‌یابید که آنها را به یکدیگر پیوند می‌زند و همین عبارت است از «روح هنر اسلامی».

ارتباط بین دین و هنر در دوره‌ی اسلامی بیشتر از هر زمان دیگر در ایران شکوفا شد و توسعه پیدا کرد. هر چند عده‌ای از مستشرقان ادعا می‌کنند جهت‌گیری هنر ایرانی در دوره‌ی اسلامی به علت منع تصویرگری تغییر و تنها در قلمرو تزیینات گسترش یافت؛ اما حقیقت

این است که هنر ایران در دوره‌ی اسلامی کاملاً در امتداد هنر قبل از اسلام بود و در واقع جوهر هنر ایران در دوره‌ی اسلامی تجلی پیدا کرد. چنانچه به نظر ارنست هرزفیلد پیشرفت تدریجی و مداوم هنر ایران در دوره‌ی ساسانیان با تحول عظیم ورود اسلام به ایران کامل شد. اعراب با خودشان هنری به این سرزمین نیاوردند.

هنر ایرانی نه تنها در تماس با اسلام ادامه یافت بلکه با پذیرش فرهنگ اسلامی، قدرتمندتر از گذشته به حیات نوینی دست یافت. در این دوره، هنرمندان بسیاری نقشمایه‌های قبل از اسلام را اقتباس و به آنها معنا و مفهوم کاملاً نو و هماهنگ با جهان بینی اسلامی دادند.

هر چند در شریعت اسلامی، دستورالعمل‌هایی برای خلق آثار هنری ارائه نشده است ولی در ایجاد حال و هوا و همین‌طور زمینه برای خلق و شکل‌گیری هنر اسلامی، نقش مهمی را ایفا می‌کند. در حقیقت روح اسلام و آداب معنوی آن است که طبع و ابعاد روحی هنرمندان مسلمان را جهت و شکل می‌دهد. برای مثال مقوله‌ی «زیبایی» یکی از شاخصه‌های نقاشی ایرانی است که برگرفته از صفای باطنی هنرمند است. در حقیقت زیبایی جز لاینفک هنر اسلامی به‌خصوص نقاشی و خوشنویسی است. باباشاه اصفهانی هنرمند خوشنویس دوره‌ی صفویه در کتاب «آداب مشق» خود در ارتباط اثر هنری با ابعاد روحانی هنرمند می‌گوید که ترک لذت‌های دنیوی، قلب هنرمند را به سوی زیبایی حقیقی متمایل می‌نماید و این زیبایی در اثر هنرمند آشکار می‌گردد.

آینه دل چو شود صافی و پاک

نقش‌ها بیند برون از آب و خاک (مولوی)

هنرمندان، کمال مطلوب را به واقعیت و از طرفی دیگر، سادگی و خلاصه‌نگاری را به طبیعت‌گرایی ترجیح داده‌اند. هنرمندان تمایل داشته‌اند آن چیزی را که می‌خواستند نمایش دهند، نه آن چیزی که دیده می‌شود. به گفته‌ی ابن عربی (۵۳۰-۶۳۸) در جهان هیچ چیز درست همان نیست که به نظر می‌رسد، چنان باشد. به این معنی که حقیقت آن به هیچ وجه به صورت تام و کامل با جلوه‌ی خارجی بیان نمی‌شود. در

این مورد پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: «الهم ارنی الاشیاء کما هو» (خدایا به ما پدیده‌ها را همان‌طور که هستند نشان بده) ^۶

در هنر ایران، فضای اثر هنری فضایی است زمینی و غیرواقعی، دیده شده از بالا، آن‌چنان که همه‌ی اشخاص با هم برابر دیده می‌شوند، همه‌ی گل‌ها، اشیاء، گیاهان، و همه اجزا ترکیب‌گر اثر با هم برابرند و آشکار و دقیق نقاشی شده‌اند. سایه وجود ندارد، تیره - روشن در اجسام و در چهره‌ها نیست، یک نور یکدست و یکنواخت، تمام سطح اثر را دربر می‌گیرد.

جلو و عقب، پیش و پس در فضای اثر دیده نمی‌شود. انسان‌ها، کوچک و بزرگ طراحی شده، و تنها عناصری هستند که در این فضای تخیلی و غیرواقعی، واقعیت ترکیب می‌باشند. مفهوم خلیفه‌اللهی و رحمت گسترده حق، بر فضای اثر چیره است. ^۷

به هر تقدیر دوری از طبیعت محسوس و رفتن به جهانی ورای آن با صور تمثیلی از اشکال هندسی نباتی و اسلیمی و خطایی و گره‌ها به وضوح به چشم می‌آید. وجود مرغان و حیوانات اساطیری بر این حالت ماورای طبیعی در نقوش افزوده است. وجود چنین تزئیناتی با دیگر عناصر از نور و حجم و صورت، فضایی روحانی به هنر اسلامی می‌بخشد. این ممیزه در حقیقت گاهی از صور خیال و قصص اسلامی به نقوش تسری پیدا می‌کند. این صور که وصف عالم و آدم و مبدأ عالم و آدم می‌کنند در قلمرو هنر اسلامی در آغاز در شعر و حکایات جلوه‌گر شده است و حتی مشرکان قرآن را در زمره‌ی اشعار و پیامبر را شاعری از شاعران انگاشتند. بدین سان روح هنر اسلامی سیر از ظاهر به باطن اشیا و امور است. هنرمندان اسلامی در نقش و نگاری که در صورت‌های خیالی خویش از عالم کثرت می‌بینند، هر کدام جلوه‌ی حسن و جمال و جلال الهی را می‌نمایند. بدین معنی هنرمند تمام موجودات را چون مظهری از اسماء‌الله می‌بیند و براین اساس اثر هنری او به مثابه محاکات و ابداع اسماء‌الله است.

هر نقش و نگاری که مرا در نظر آید



حسنی و جمالی و جلالی بنماید

جهان در تفکر اسلامی جلوه و مشکات انوار الهی است و حاصل فیض مقدس نقاش ازلی، و هر ذره‌ای و هر موجودی از موجودات جهان و هر نقش و نگاری مظهر اسمی از اسماء الهیه است و در میان موجودات، انسان مظهر جمیع اسماء و صفات و گزیده‌ی عالم است. هنرمند در پرتو چنین تفکری در مقام انسانی است که به صورت و دیدار و حقیقت اشیا در ورای عوارض و ظواهر می‌پردازد. او صنعتگری است که هم عابد است و هم زایر؛ او چون هنرمند طاغوتی با خیالاتی که مظهر قهر و سخط الهی است، سروکار ندارد. وجودی است که با اثر این هنرمند ابداع می‌شود نه آن وجود طاغوتی هنر اساطیری و خدایان میتولوژی و نه حتی خدای قهر و سخط یهودیان یعنی «یهوه» بلکه وجود مطلق و متعالی حق عز شانه و اسماء الله الحسنى است که با این هنر به ظهور می‌رسد. از اینجا صورت خیالی هنر اسلامی متکفل محاکات و ابداع نور جمال ازلی حق تعالی است؛ نوری که جهان در آن آشکار می‌شود و حسن و جمال او را چون آینه جلوه می‌دهد. در حقیقت بود این جهانی، رجوع به این حسن و جمال و علوی دارد و عالم فانی در حد ذات خویش، نمودی و خیالی پیش نیست:

هستی عالم نمودی بیش نیست
سر او جز در درون خویش
نیست^۸

برای مسلمانان، هنر به میزانی که زیباست، بدون داشتن نشانی از الهام ذهنی و فردی، فقط «دلیل و گواهی بر وجود خداست»؛ زیبایی‌اش باید غیر شخصی باشد، همانند آسمان پرستاره. در واقع هنر اسلامی به نوعی کمال می‌رسد که گویی از صانعش مستقل است؛ افتخارات و تقایصش در برابر خصلت کلی اشکال محو می‌گردند.^۹

مورخان هنر، که واژه‌ی «هنر مقدس» را درباره‌ی هر اثر هنری واجد موضوعی مذهبی به کار می‌برند، فراموش می‌کنند که هنر اساساً صورت است. برای آنکه بتوان هنری را «مقدس» نامید، کافی نیست که موضوع هنر از حقیقتی روحانی نشأت گرفته باشد، بلکه باید زبان صوری آن هنر نیز بر وجود همان منبع گواهی دهد.

تنها هنری که قالب و صورتش نیز جنبش روحانی خاص مذهب مشخصی را منعکس سازد، شایسته‌ی چنین صفتی است.^{۱۰} سید حسین نصر به ریشه‌یابی معنویت و روح هنر اسلامی پرداخته است: دین اسلام مرکب از قانون الهی یا «شریعت» راهی معنوی یا «طریقت» و «حقیقت» است که منشأ شریعت و طریقت، هر دو محسوب می‌شود. از سوی دیگر، دین اسلام مشتمل بر اشکال مختلف علم، از جمله فقه، کلام، فلسفه و علوم باطنی است که با شریعت، طریقت و حقیقت پیوند دارند. اگر اسلام را از این دیدگاه تجزیه و تحلیل

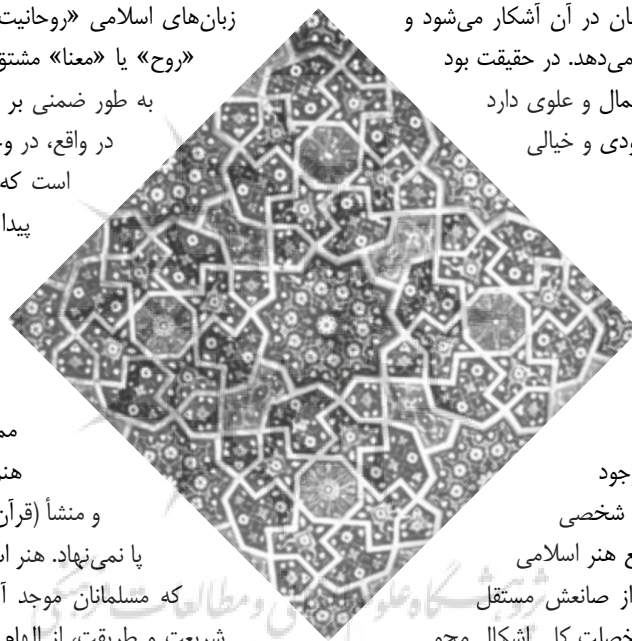
کنیم، درخواهیم یافت که هنر اسلام نمی‌تواند از شریعت الهی منبعث شده باشد، چون شریعت رابطه‌ی میان خدا و فرد و جامعه را در ساحت عمل مشخص می‌دارد. شریعت در ایجاد حال و هوا و زمینه‌ای برای خلق و شکل‌گیری هنر اسلامی نقش مهمی ایفا می‌کند و از سوی دیگر محدودیت‌هایی برای هنرها و مایه‌های دلگرمی برای بعضی دیگر پدید می‌آورد. به هر حال، شریعت حاوی احکامی عملی برای مسلمانان است و نه دربرگیرنده‌ی دستورالعمل‌هایی برای خلق چیزی.

منشأ هنر اسلامی را در علوم فقهی و کلامی هم نمی‌توان یافت؛ این دو رابطه‌ی نزدیکی با شریعت دارند و به تعریف و دفاع از معتقدات و اصول دین اسلام می‌پردازند. پس برای یافتن سرچشمه‌ی هنر اسلامی باید به باطن دین اسلام که در طریقت مستتر بوده و حقیقت آن را روشن ساخته است رجوع کرد. این وجه درونی به نحو انفکاک‌ناپذیری با معنویت اسلامی پیوند دارد. واژه‌ی معادل spirituality در زبان‌های اسلامی «روحانیت» یا «معنویت» است که از واژه «روح» یا «معنا» مشتق می‌شود. در هر دو مورد واژه‌ها به طور ضمنی بر امر باطنی یا درونی دلالت دارند. در واقع، در وجه درونی یا باطنی سنت اسلامی است که سرچشمه‌ی هنر اسلامی را باید پیدا کرد و به منبع فیاضی رسید که خالق این هنر و حافظ آن در طول قرون و اعصار بوده و وحدت خیره‌کننده و وجه باطنی شکرآمیز این هنر را ممکن می‌سازد.

هنر اسلامی بدون این دو سرچشمه و منشأ (قرآن و برکت نبوی) به عرصه‌ی وجود پا نمی‌نهد. هنر اسلام فقط از آن رو اسلامی نیست که مسلمانان موجد آن بودند، بلکه این هنر همچون شریعت و طریقت، از الهام اسلامی نشأت می‌گیرد. این هنر حقایق درونی الهام اسلامی را در جهان شکل‌ها متبلور می‌کند و چون از وجه باطنی اسلام ناشی می‌شود، انسان را به خلوت درونی الهام الهی رهنمون می‌گردد. هنر اسلامی از نظر پیدایش، ثمره روحانیت اسلامی و از نظر شناخت مبدأ یا بازگشت به آن، نوعی یاور، مکمل و حامی حیات معنوی است.

هنر اسلامی نتیجه‌ی تجلی وحدت در ساحت کثرت است. هنر اسلامی مبتنی بر معرفتی است که خود سرشت روحانی دارد؛ معرفتی که استادان سنتی هنر اسلامی آن را «حکمت» نام نهاده‌اند. چون در سنت اسلامی، با صبغهی عرفانی روحانیت آن، خردمندی و روحانیت از هم جدایی‌ناپذیرند و وجوه مختلف یک حقیقت به حساب می‌آیند، حکمتی که هنر اسلامی بر آن استوار است، چیزی جز جنبه‌ی خردمندانه خود روحانیت اسلامی نیست.^{۱۱}

قدر مسلم این است که هنر اسلامی جلوه‌ی حسن و جمال الهی است و حقیقتی که در این هنر متحقق شده رجوع به ظهور و تجلی حق



تعالی به اسم جمال دارد.

نکته اساسی در هنر اسلامی که باید بدان توجه کرد عبارت است از توحید. نخستین آثار این تلقی، تفکر تنزیهی و توجه عمیق به مراتب تجلیات است که آن را از دیگر هنرهای دینی متمایز می‌سازد، زیرا هنرمند مسلمان از کترات می‌گذرد تا به وحدت نایل آید. انتخاب نقوش هندسی و اسلیمی و ختایی و کمترین استفاده از نقوش انسانی و وحدت این نقوش در یک نقطه، تأکیدی بر این است:

ندیم و مطرب و ساقی همه اوست
خیال آب و گل در ره بهانه^{۱۳}

از این رو بهترین و جاودانه‌ترین مظاهر آثار هنری را در هنر ایرانی اسلامی می‌یابیم. سالیان متمادی است که در مورد هنر اسلامی، چگونگی پیدایش و روند و رشد آن در ممالک اسلامی تحقیق و تفحص می‌شود و در نهایت هنر ایرانی هنری ناب دانسته شده که با ظهور اسلام به اوج و شکوفایی خود رسیده است. بسیاری از هنرمندان بر این باورند که هنر اسلامی در ایران ادامه‌ی هنر دوره‌ی هخامنشی و ساسانی است چون ایرانیان یکتاپرست بوده‌اند و مظاهر این امر در آثار آنان نیز بروز کرد در نتیجه با ورود اسلام نه تنها خللی در آثارشان پدید نیامد که سبب تعالی آن نیز گردید. حبیب‌الله آیت‌اللهی در این خصوص می‌نویسد: «مبانی زیبایی‌شناسی در ایران، همان مبانی زیبایی‌شنای هنر ساسانی بود که از فراسوی قشر زمان، زنده مانده و در دوران‌های مختلف اسلامی تغییراتی در اجزای آن پدید آمده، لیکن اصل و اساس آن ثابت مانده بود این مبانی عبارتند از:

۱- سنت دوری از واقع‌گرایی و ایجاد اثری که بی‌زمان و مکان باشد و در هر زمان و مکانی ماهیت آن ثابت و بدون تغییر بماند.

۲- تمرکز عناصر ترکیب‌گر اثر به گرد یک هسته مرکزی یا مرکزیت اثر.

۳- بیزاری از فضای خالی و بنابراین پر کردن فضای اثر از عناصر متراکم ترکیب.

۴- ذره‌گرایی، بدین معنی که هر عنصر ترکیب خود را از عناصر بسیار ریز و هماهنگ تشکیل شده و با عناصر پرکننده فضاهای خالی همگن و هماهنگ می‌باشد.

۵- القاء فضا و ژرفای فضا با نشان دادن عناصر ترکیب از روبه‌رو، بالا و کناره‌ها در آن واحد.

۶- تکیه بر اشکال مجرد و رنگ‌های ناب درخشان بدون آمیختن با سیاه، زیر ظاهری تصویری که صرفاً ادراکی از موضوع یا تصویر را به بیننده و مخاطب اثر القا می‌کند.

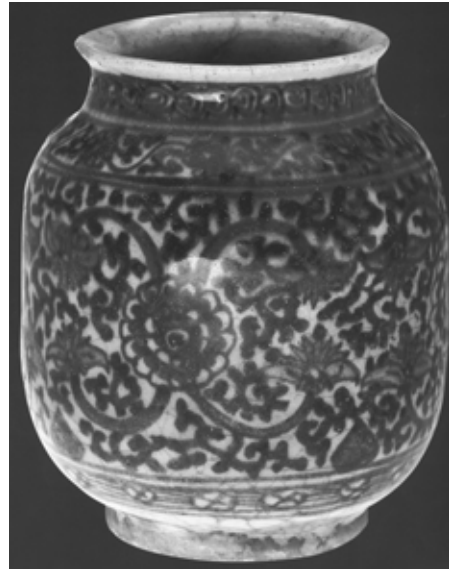
۷- تفاوت‌گذاری میان جهان نقاشی شده با جهان واقعی و ایجاد ارتباط میان این دو جهان توسط نوشتار یا فراگذاری برخی از عناصر ترکیب از قاب اثر و اشغال فضای مربوط به مخاطب. و این اصول هنوز هم در هنرهای اصیل ایرانی - اسلامی مانند نگارگری و خیال‌نگاری مراعات شده و آموزش داده می‌شود.

اما مبانی اعتقادی فراوان‌اند، همان اندازه بس که تیتوس بورکهارت متخصص هنرهای اسلامی در مورد هنر ایرانی اعلام می‌دارد که هنر ایران ریشه در عرفان شیعی دارد و کاملاً از هنر اسلامی، عربی، که از هنر بیزانسی - میان‌دورودی نشأت گرفته است، متفاوت می‌باشد.^{۱۳}

برای مثال نگاره‌ی ایرانی به سبب خصوصیات آن می‌تواند برای بیان شهود عرفانی استفاده شود. این کیفیت خاص در نگارگری ایرانی ناشی از بینش شیعی است که در آن حد فاصل شریعت و الهام و اشراق به مراتب کمتر از عالم تسنن است. از جمله نگاره‌هایی که معراج پیامبر به عالم ملکوت را نشان می‌دهد. آنچه در نگاره از عالم حسن ترسیم می‌شود، تصویر جهان خارج با همه تنوع‌ها و تفاوت‌هایش نیست، زیرا این همان چیزی است که ما ادراک می‌کنیم. در نگاره، به طور غیر مستقیم، ماهیات ازلی و اعیان ثابتة اشیا و پدیده‌ها در عالم آفرینش تصویر می‌شود؛ بدین معنی که تصویر اسب برگرفته از درک ما از صفات نوعی این حیوان در جهان حس است. اعیان ثابتة یا ارباب انواع اشیا را چون ورای صورت‌اند نمی‌توان ادراک کرد؛ ولی از طریق خیال روحانی و تخیل شهودی، صورت آنها در نفس منعکس می‌شود که البته این تخیل‌ها از نوع خیال‌بافی‌های واهی و اصغاط احکام نیست. رویاهای صادق، که روشن و شفاف‌اند و اکثر نگاره‌های زیبای ایرانی به آنها تعلق دارند، از انواع اشراقی و باطنی هنرمند منشأ می‌گیرند.^{۱۴}

توصیف اینکه در فن نگارگری ایرانی، هنرمند چگونه و از چه راه‌هایی موفق می‌گردد و پدیده غیرمادی خیال و تصویر ذهنی را در قالب رنگ و شکل هویدا سازد، کاری بس مشکل و نیازمند شناخت کاملی از مجموعه‌ی روش‌ها و فنون هنرهای تصویری است، اما آنچه تذکر آن ضرورت دارد این که نقاش هنگام خلق این گونه آثار، از یک سو با عالم درونی خویش مشغول است و از آن روشنی کسب می‌نماید و از سوی دیگر با قطعه‌ای که در برابر خود نهاده است، هر خط، شکل و رنگی که به کار می‌برد، مظه‌ری است از آنچه در وجود خود آفریده است و چه بسا رنگ، خط یا سطحی را که نمایشگر دقیق خلاقیت ذهنی و قادر به نمایش جهان درونی وی نباشد، بلافاصله محو و نقوش و





پانوشت‌ها:

- ۱- سیدحسین نصر. هنر و معنویت اسلامی، ترجمه‌ی رحیم قاسمیان، تهران: دفتر مطالعات دینی هنر، ۱۳۷۵، ص ۹.
- ۲- همان، ص ۱۰.
- ۳- محمد مددیپور. تجلیات حکومت معنوی در هنر اسلامی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۴، ص ۳۱.
- ۴- سیدحسین نصر. هنر معنویت اسلامی، صص ۱۰ و ۱۱.
- ۵- محمد مددیپور. تجلیات حکمت معنوی در هنر اسلامی، ص ۱۳۱.
- ۶- محمد خزائی، ارزش‌های جاودانه نقاشی ایرانی - اسلامی، سایه طوبی، تهران، موزه هنرهای معاصر، ۱۳۷۹، ص ۱۷۰ - ۱۷۱.
- ۷- حبیب‌الله آیت‌اللهی، وجوه افتراق و اشتراک در مبانی زیباشناسی، سبک‌ها و ارزش‌ها، در هنر ایرانی اسلامی و در هنر معاصر غرب، سایه طوبی، تهران: موزه هنرهای معاصر، ۱۳۷۹، ص ۳۷ و ۴۲.
- ۸- محمد مددیپور. تجلیات حکمت معنوی در هنر اسلامی، صص ۱۳۲ - ۱۳۳.

- ۹- تیتوس بورکهارت. هنر مقدس، ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: سروش، ۱۳۸۱، ص ۱۳۷.
- ۱۰- همان، ص ۷.
- ۱۱- سید حسین نصر. همان، صص ۱۵ - ۱۲.
- ۱۲- محمد مددیپور. همان، صص ۱۳۵ و ۱۳۹.
- ۱۳- حبیب‌الله آیت‌اللهی. همان، ص ۴۰.
- ۱۴- مجتبی مطهری الهامی، هنر دینی در آراء بورکهارت، فصلنامه خیال ۱۶، زمستان ۸۴، فرهنگستان هنر، ص ۱۴۸.
- ۱۵- محمد خزائی، مبادی آموزش هنر اسلامی، معنویت آموزش هنر، فرهنگستان هنر، تهران، ۱۳۸۴، ص ۱۸۶.
- ۱۶- زهرا رهنورد، حکمت هنر اسلامی، تهران، سمت، ۱۳۷۸، ص ۴۱.

منابع:

- ۱- آیت‌اللهی، حبیب‌الله. وجوه افتراق و اشتراک در مبانی زیباشناسی، سبک‌ها و ارزش‌ها، در هنر ایرانی - اسلامی و در هنر معاصر غرب، سایه طوبی، تهران: موزه هنرهای معاصر، ۱۳۷۹.
- ۲- بورکهارت، تیتوس. هنر مقدس، ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: سروش، ۱۳۸۱.
- ۳- خزائی، محمد. ارزش‌های جاودانه نقاشی ایرانی - اسلامی، سایه طوبی، تهران: موزه هنرهای معاصر، ۱۳۷۹.
- ۴- خزائی، محمد. مبادی آموزش هنر اسلامی، معنویت آموزش هنر، فرهنگستان هنر، تهران ۱۳۸۴.
- ۵- رهنورد، زهرا. حکمت هنر اسلامی، تهران: سمت، ۱۳۷۸.
- ۶- مددیپور، محمد. تجلیات حکمت معنوی در هنر اسلامی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۴.
- ۷- مطهری الهامی، مجتبی. هنر دینی در آراء بورکهارت، فصلنامه خیال ۱۶، تهران: فرهنگستان هنر، زمستان ۱۳۸۴.
- ۸- نصر، سیدحسین. هنر و معنویت اسلامی، ترجمه‌ی رحیم قاسمیان، تهران: دفتر مطالعات دینی هنر، ۱۳۷۵.

الوان دیگری را جایگزین کند.

آنچه بر آثار هنری مهر شایستگی می‌زند، توفیق‌هایی است که هنرمند در راه نمایش این جهان، به وسیله‌ی رموز، نشانه‌ها و نمادها به دست آورده است و تأییراتی که آثار هنری بر بینندگان می‌گذارد، وابسته به میزان موفقیتی است که هنرمند در یافتن روش‌های باز نمودن دنیای درونی خویش به دست آورده است.^{۱۵}

بنابراین، هنر اسلامی رستگاری انسان را معنی و محتوای هنر می‌داند و منزلگاهی که هنرمند مسلمان با عبور از واقعیات بدان دست می‌یابد و آن را به مخاطبان خود نیز تذکر می‌دهد، همان بارگاه الهی است.^{۱۶}

و راز ماندگاری و جاودانگی آثار ممالک اسلامی و به‌خصوص ایران در همین روح قدسی نهفته است. آنچه سالیان سال محققان را بر آن داشته که در مورد آن بررسی کنند و سعی کنند هر روز پرده از رازآمیزی این هنر بردارند.

نتیجه

بررسی هنر اسلامی و ایرانی - اسلامی از گستردگی بسیاری برخوردار است و آنچه در نتیجه‌ی بررسی و مطالعه در این زمینه و از نظریات پژوهشگران مختلف برآمد، وحدت نظر بیشتر ایشان در خصوص ذات و جوهر هنر اسلامی است. همان‌طور که پیش‌تر نیز ذکر شد ایشان بر این باورند که یک اثر هنری نه به دلیل موضوع دینی یا اسلامی آن که به علت روح اسلامی و جنبه‌ی قدسی که در آن مستتر است، از هنر دیگر ممالک متمایز می‌شود. هم‌چنین آنچه از آن تحت عنوان هنر اسلامی یاد شد منظور همان هنر قدسی است که با آثاری که صرفاً در بعد زمانی و مکانی خاص در ممالک اسلامی خلق شده‌اند، متفاوت می‌باشند. به عبارتی یک اثر هنری اسلامی، زمانی اسلامی و قدسی است که فقط ظاهر آن دینی و روحانی نباشد بلکه نوع زبان و سبک بیان آن نیز بهره‌مند از منشأ روحانی و معنوی باشد و چنان‌چه موضوع اثری دینی باشد اما سبک و شکل و صورت آن منشأ الهی و معنوی نداشته باشد آن اثر از جمله آثار هنر اسلامی و قدسی محسوب نمی‌شود.